



نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: M. Maillot

بازگویی از: E. Frischbutter; Sarah S.

مترجم: Nahid Sepehri

ناشر: Bible for Children

[www.M1914.org](http://www.M1914.org)

©2010 Bible for Children, Inc.

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ  
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



در زمان‌های پیش خدا فرشته  
خود جبرائیل را نزد دختر  
جوان بسیار زیبایی به نام  
مریم فرستاد. فرشته

به او  
گفت:



"تو حامله شده پسری خواهی  
زایید و او را عیسی خواهی  
نامید. او پسر خدای متعال  
نامیده خواهد شد و

او پادشاه  
ابدی خواهد  
بود."



مریم که متعجب شده بود گفت:

"این چگونه ممکن است؟"

فرشته به مریم پاسخ داد:

"این بچه از طرف

خداست و پدر

انسانی نخواهد

داشت."



سپس فرشته به مریم گفت که یکی  
از اعضای فامیل تو  
یعنی الیزابت هم در  
سن پیری حامله  
شده است. این  
هم یک معجزه  
بود.



وقتی مریم برای ملاقات  
الیزابت نزد او رفت  
هر دو شروع به  
ستایش و پرستش  
خدا کردند.



مریم نامزد مردی به  
نام یوسف بود. وقتی  
یوسف فهمید که  
مریم حامله است  
خیلی ناراحت  
شد. او فکر  
می کرد که مریم  
به او خیانت  
کرده است.





فرشته خدا در رویای شب به  
او گفت که فرزند مریم پسر  
خداست. یوسف مریم را  
کمک کرد تا فرزندش را  
بزرگ کند.



یوسف نه تنها خدا را اطاعت می کرد بلکه

از قوانین کشوری هم

اطاعت می کرد. به

خاطر قانون



جدید او و مریم راهی ...



... بیت‌لحم که وطن

آنها بود شدند تا

مالیات خود را

بپردازند.



زمان زایمان مریم  
نزدیک شده بود. ولی  
یوسف نمی توانست  
جایی برای مریم  
پیدا کند.



تمام مسافر خانه‌ها  
پُر شده بودند.



سرانجام آنها طویله‌ای پیدا  
کردند. عیسی در همانجا  
متولد شد.



مریم او را در قنذاقی پیچید و در آخور خوابانید.  
آخور جایی است که معمولاً  
غذای حیوانات را  
می‌گذارند.



در نزدیکی آنجا چوپانان مراقب گله‌های خود  
بودند. فرشته خدا به آنها ظاهر

شد و خبر بسیار  
خوشی را  
به آنها داد.





"امروز در شهر داود نجات دهنده‌ای به دنیا آمده  
است که مسیح و خداوند است."



نشانی آن برای شما این است که نوزاد را در

قنناق پیچیده و در آخور خوابیده

خواهید یافت."



ناگهان تعداد زیادی فرشته نوری  
ظاهر شدند. همه خدا را ستایش  
می کردند و می گفتند:



"خدا را در برترین آسمانها جلال و بر

زمین در بین مردمی که مورد

پسند او می باشند



صلح و

سلامتی باد.



چوپانان با شتاب به طرف  
آن مکان رفتند.



بعد از این که کودک را دیدند آنچه را  
که فرشتگان در مورد عیسی گفته  
بودند را به دیگران بیان  
کردند.



یوسف و مریم، چهل روز  
بعد عیسی را به اورشلیم  
بردند. در آنجا مردی  
که شمعون نام داشت  
عیسی را در  
آغوش  
گرفت و  
خدا را  
شکر  
کرد.



در همین حال حنا که او  
نیز خدا را در معبد  
خدمت می‌کرد، با  
دیدن عیسی خدا  
را شکر  
کرد.





هر دوی آنها می دانستند  
که عیسی پسر خداست؛  
همان نجات دهنده ای  
که وعده داده شده  
بود.



یوسف دو پرنده کوچک  
قربانی کرد. زیرا طبق

شریعت موسی افراد

فقیر باید برای اولین

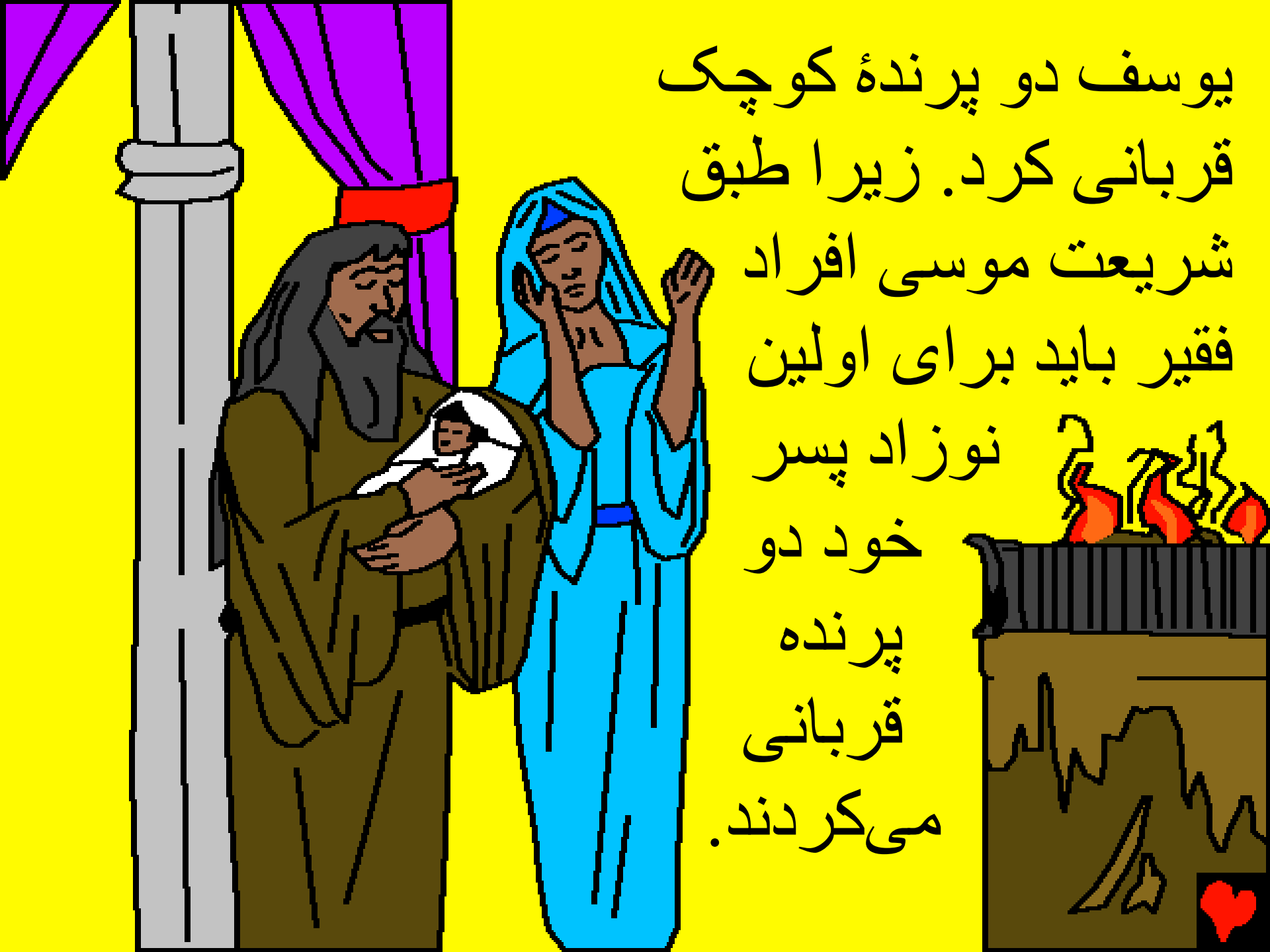
نوزاد پسر

خود دو

پرنده

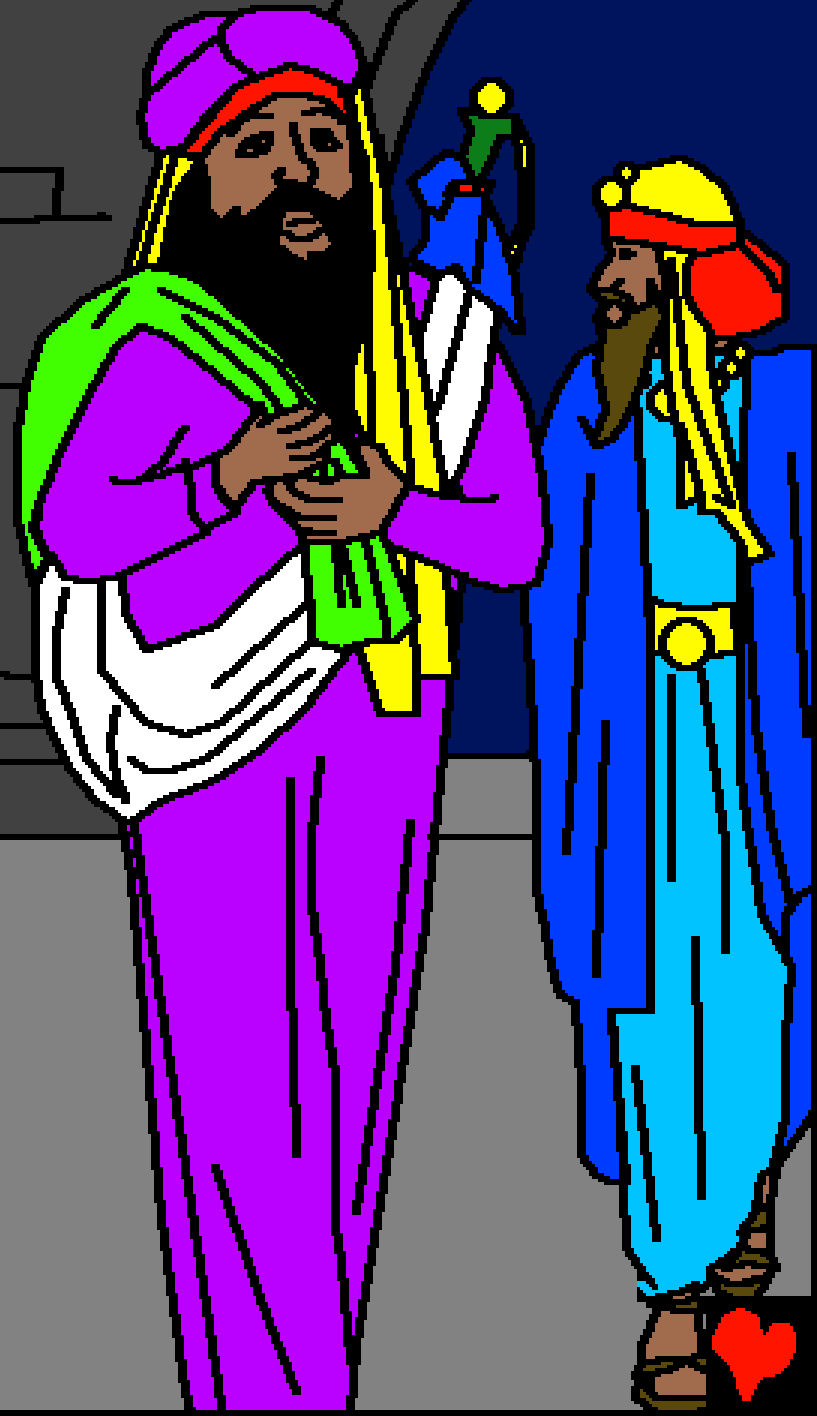
قربانی

می کردند.



بعد از مدتی یک  
ستاره نورانی چند  
ستاره شناس  
را از

مشرق زمین به سمت  
اورشلیم راهنمایی کرد.



آنها می پرسیدند:  
"کجاست آن  
نوزاد که  
پادشاه

یهود است؟ ما برای  
پرستش او آمده ایم."



هیرودیس

پادشاه خبر آمدن

این ستاره شناسان را

شنید. او که از این

خبر نگران شده بود

به آنها گفت:



"من هم می خواهم  
او را پرستش کنم."  
اما او دروغ می گفت.  
هیرودیس می خواست  
عیسی را بکشد.



ستاره آنها را به جایی که یوسف و مریم  
همراه کودک خود زندگی  
می‌کردند، راهنمایی  
کرد.



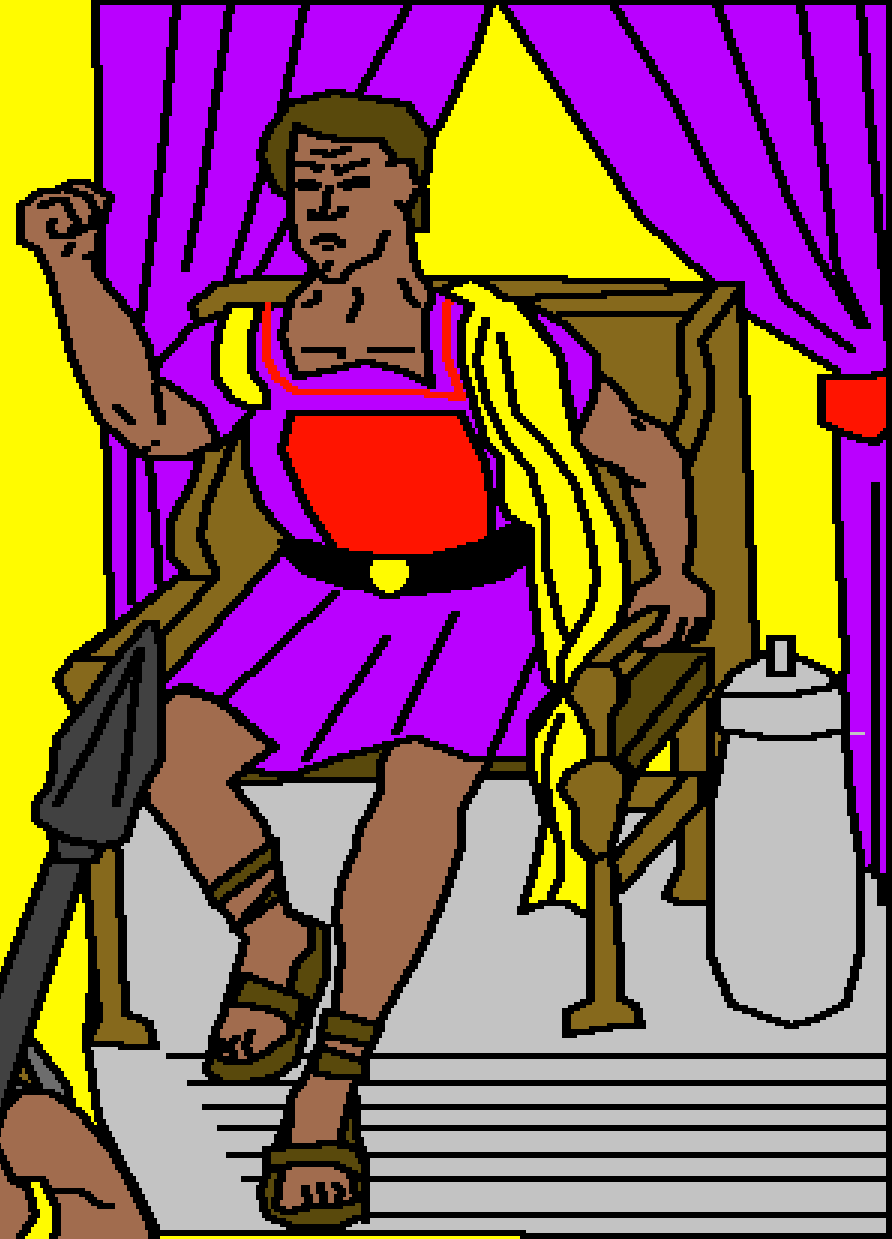
پس از ورود آنها زانو زدند و عیسی را پرستش  
کردند و هدایای خود را که  
شامل طلا، مُر و کُنْدَر  
بود به عیسی  
تقدیم کردند.





خدا در خواب به  
ستاره‌شناسان گفت که از  
راه دیگری به کشور خود  
برگردند. هیرودیس به

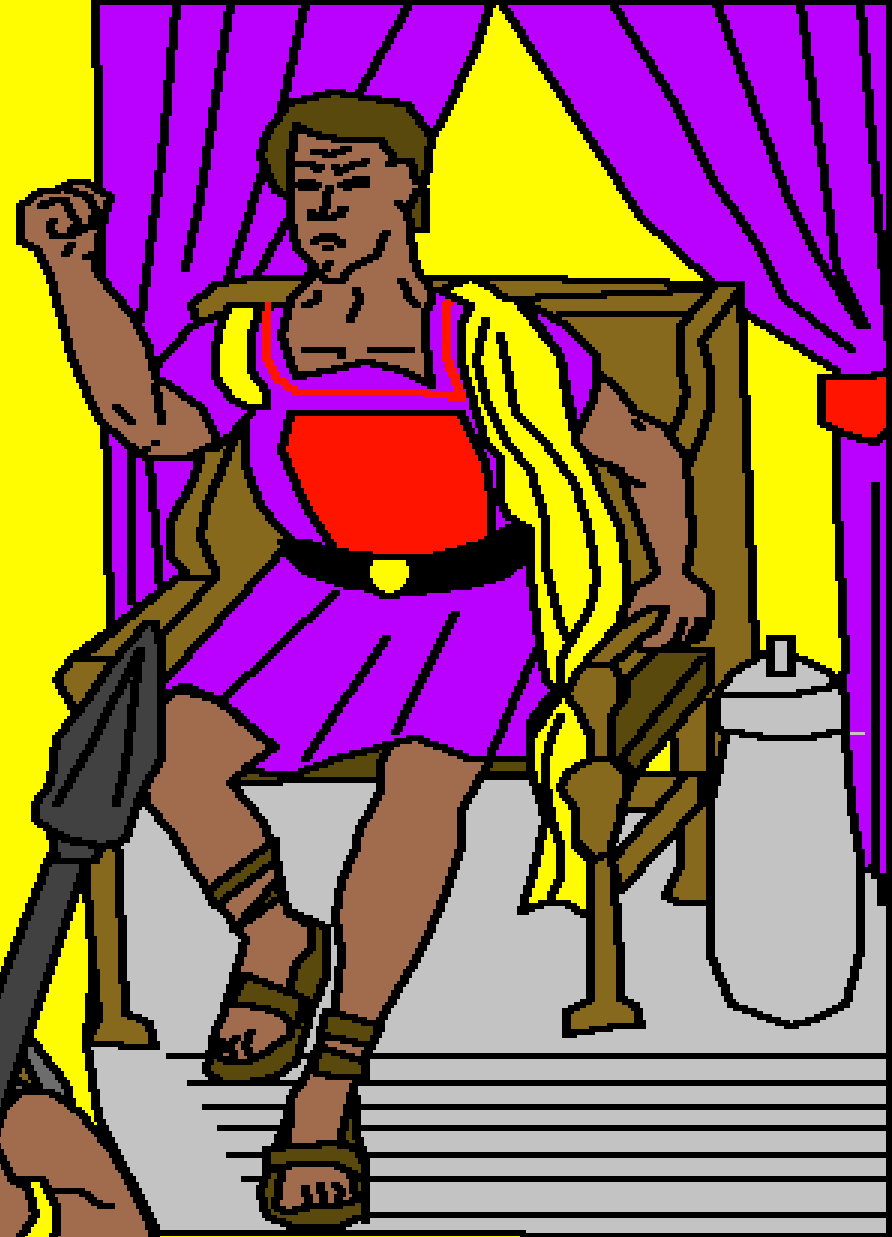
شدت



عصبانی بود.



او تصمیم گرفت عیسی را  
از بین ببرد، بنابراین آن  
پادشاه شریر تمام کودکان  
دوساله و کمتر را در



بیت لحم کُشت.

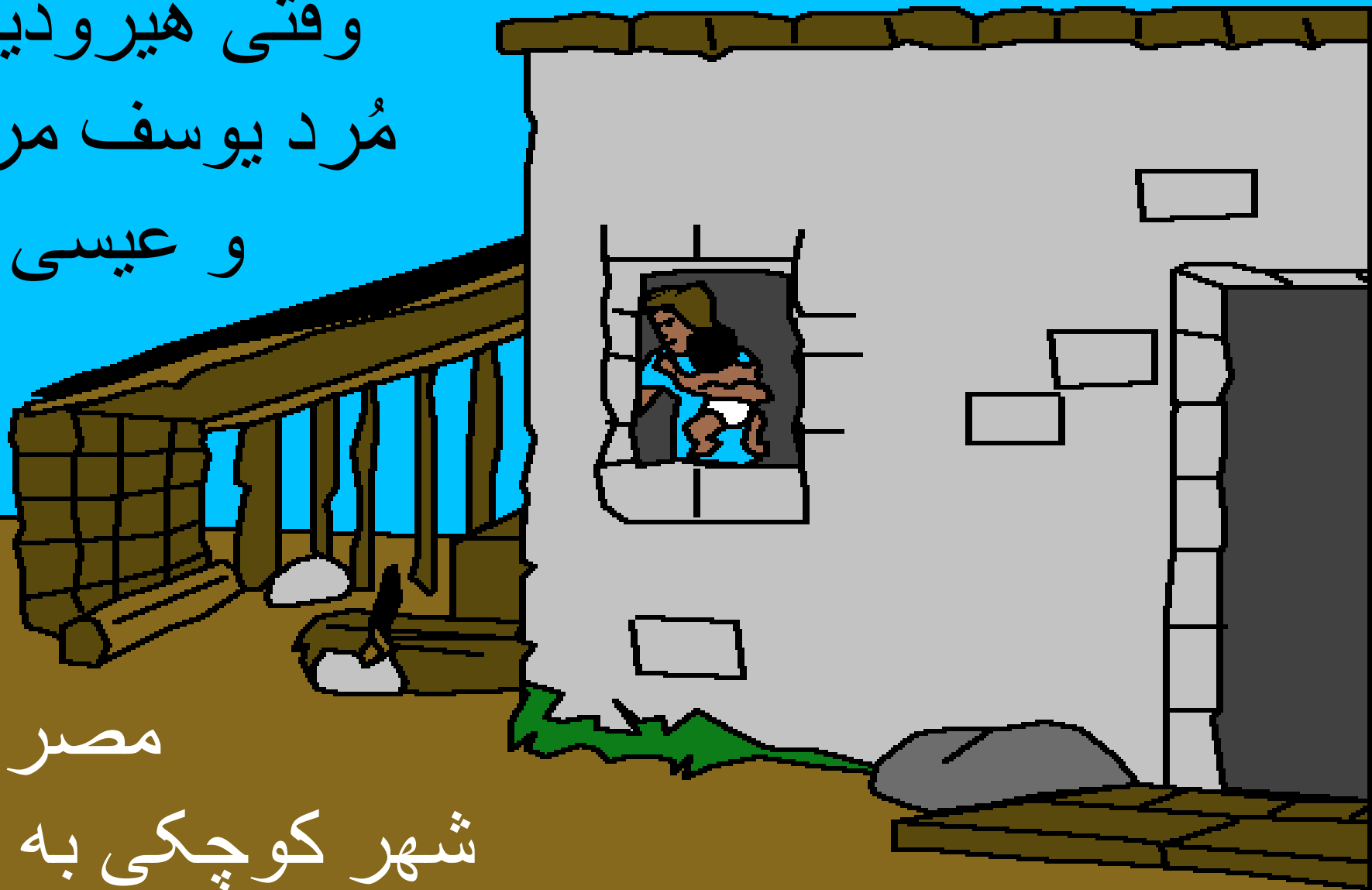


اما هيروديس نتوانست به  
پسر خدا آسيبي برساند!  
زيرا خدا در خواب به  
يوسف هشدار داد و  
گفت كه مريم و  
عيسي را به

مصر ببرد.



وقتی هیرودیس  
مُرد یوسف مریم  
و عیسی را  
از



مصر به

شهر کوچکی به نام

ناصره نزدیک دریای جلیل بازگرداند.



# توآء عيسى مسيح

داستانى از كلام خدا، يعنى كتاب مقدس

بر اساس

انجيل متى ۲-۱ و انجيل لوقا ۱-۲

"كشف كلام تو نور مى بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰



پایان



داستانهای کتاب مقدس با ما در باره خدایی صحبت می‌کنند  
که ما را آفرید و اراده او این است که شما نیز  
او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او  
آنها را گناه می‌خواند. مجازات گناه مرگ است، اما خدا  
جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را فرستاد  
تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی  
مسیح پس از مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت.  
اگر تو به عیسی ایمان بیاوری و از او بخواهی که گناهان  
تو را بیامرزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو  
خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.



اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را  
بکن: عیسیای عزیز من ایمان دارم که تو خدا هستی، و  
به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان من  
بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد  
زندگی من بشوی و گناهان مرا ببخشی تا بتوانم زندگی  
تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو زندگی کنم. کمک  
کن تا به عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و  
برای تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن!  
انجیل یوحنا ۳: ۱۶

